

## با درد مردم درد کشیدیم

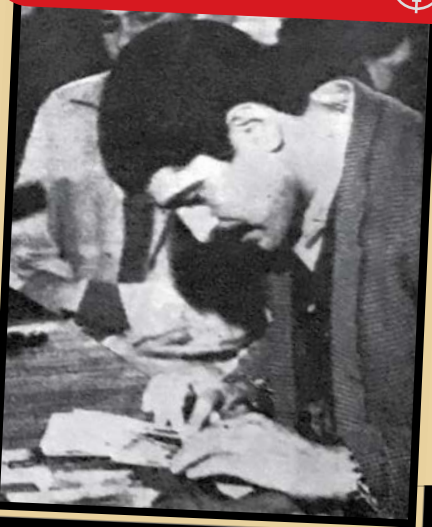
بغض خفته در گلو یا چشم‌ها و لب‌های خندان، تنها بخش کوچکی از تصاویری است که با هر خبر و گزارشی در ذهنم ثبت و ضبط می‌شود. اصلاً جزئی از

زندگی‌ام شده است که با هر درد مردم، درد بکشم و با هر شادی آنها، من هم شاد می‌شوم. انکار که حال دلم به حال دل مردم گره خورده است. یکی از موضوعاتی که سال‌ها پیش در مورد آن در تیش گزارش می‌گرفتم و همراه با آدم‌های گزارش‌هایم، شاد و غمگین می‌شدم، صفحه بازگشت بود. در این صفحه، داستان زنان و مردان و دختران و پسران جوانی روایت می‌شد که سال‌ها با هیولای بی‌شاخ و دم اعتیاد دست به گریبان بوده و زندگی‌شان را برای خود که برای همه زهر کرده بودند، اما با یک تلنگر، یک اشاره و شاید حتی خواندن یک جمله، سمت و سوی زندگی‌شان تغییر کرده و پاک بودن را برای ادامه مسیر زندگی خود انتخاب کرده بودند. قسمت شیرین و خوش گزارش‌ها این بود که بعد از انتشار سرگذشت بعضی از مسافران، عده‌ای تماس می‌گرفتند و می‌گفتند برادر یا پدر و شوهرم سال‌هاست اعتیاد دارد و زندگی را برای من جهنم کرده است. ما به شما اعتماد داریم. می‌شود جایی را معرفی کنید که او را بستری کنیم؟ وقتی می‌گفتم بله می‌شناسم، انکار دنیا را به آنها داده بودند. از شدت خوشحالی و با هول و ولا قلم و کاغذ می‌آوردند تا آدرس و شماره تلفن را یادداشت کنند. اهدای عضو بیماران مرگ مغزی هم یکی از صفحاتی است که از مدت‌ها پیش گزارش‌های آن را تهیه می‌کردم و هنوز هم ادامه دارد. سخت است با کسی صحبت کنی که عزیزش را در حادثه ناگهانی از دست داده است و حالا باید جزء به جزء حادثه را از او بپرسی و همه آن اتفاقات تلخ را دوباره در ذهن‌اش یادآوری کنی. خیلی‌هایشان چند دقیقه بعد از شروع مصاحبه به گریه می‌افتادند و خیلی‌ها هم بغض‌شان را قورت دادند. اما در تمام سال‌هایی که گزارش‌های اهدای عضو گرفته‌ام، به یاد ندارم که حتی یکی از خانواده‌ها از اهدای عضو عزیز از دست‌رفته‌اش پشیمان باشد. انتشار این گزارش‌ها باعث شد تا خانواده‌های بسیاری با موضوع مرگ مغزی و فرهنگ اهدای عضو آشنا شوند و کارت اهدای عضو دریافت کنند. مصاحبه با خانواده‌های نفتکش سانچی هم گزارش سختی بود که چندبار به بهانه‌های مختلف سراغ آنها رفتم. طرف‌های گفت‌وگویم، پدر و مادران و همسرانی بودند که اصرار داشتند عزیزان‌شان هنوز زنده هستند و هر لحظه منتظر بودند خبری از عزیزشان برسد. هم باید شرایط روحی خاص آنها را درک و هم باید نظرات مسئولان را منعکس می‌کردم. یک دوگانگی سخت در زمان نوشتن که گاهی شاید ساعت‌ها طول می‌کشید تا بتوانم جملات و کلماتی بنویسم که هم خودم باور قلبی به آن داشته باشم و هم حقی از خانواده‌ها ضایع نشود.

لیلا حسین‌زاده

روزنامه‌نگار

## مجید سالک، قاتل ۳۰ زن



مجید سالک هم بلای جان زنان بود و از سال ۵۹ تا ۶۴ هرچه توانست، کشت. قتل‌ها از زمانی آغاز شد که مجید متوجه شد همسرش به او خیانت می‌کند. همین موضوع باعث شد تا کینه به دل بگیرد و وقتی متوجه می‌شد زنی به شوهرش خیانت کرده است، او را با یک شورولت رویال سبزرنگ پلاک ارومیه می‌دزدید و او را با یک طناب سفید یک متری خفه می‌کرد. مجید زمانی به دام افتاد که زن جوانی به همراه دو فرزندش ناپدید شدند. شاهدان گفتند او را آخرین بار زمانی دیدند که سوار یک خودروی شورولت سبزرنگ شده بود. همین نشانه کافی بود تا ماموران آگاهی تهران وارد عمل شوند و شورولتی با همین رنگ را در میدان بهارستان متوقف کنند. ماموران در بازرسی از خودرو، یک پلاک ارومیه با مقداری لباس زنانه و طناب سفید پیدا کردند. قاتل ادعا کرد لباس‌های زنانه را برای فروش در صندوق عقب خودرویش گذاشته است اما برای طناب سفید هیچ توجیهی نداشت. او در بازجویی‌ها به قتل ۳۰ زن در مدت پنج سال اعتراف کرد و به اعدام محکوم شد. مجید در زندان و در مدتی که برای خوردن شام دستبند نداشت، طنابی با حاشیه پتوهای سلول ساخت و با همان اقدام به خودکشی کرد. با خودکشی او، پرونده قتل‌ها هم برای همیشه بسته شد.



## دختر افغان ۵ ساله قربانی هوس پسر ۱۶ ساله

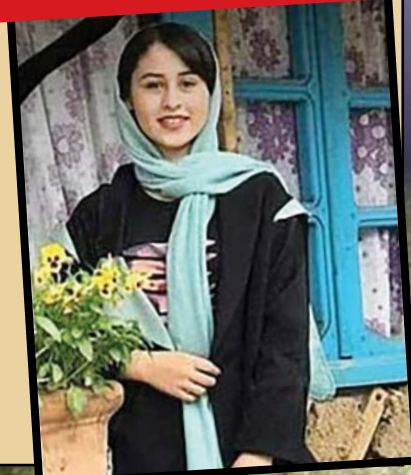


ماجرای قتل ستایش قریشی در ورامین هم از آن دست ماجراهایی بود که افکار عمومی را به شدت ملتهب کرد. مقتول و قاتل این قتل هولناک، یک دختر بچه پنج ساله اهل کشور افغانستان و یک پسر نوجوان ۱۶ ساله بود که هر دو در ورامین زندگی می‌کردند. ۲۲ فرودین ۹۵، پدر ستایش او را فرستاد تا بستنی بخرد اما هرچه منتظر ماند، دخترک به خانه برنگشت. با گذشت مدتی از ناپدید شدن ستایش، پلیس وارد عمل شد و در نهایت به پسر نوجوان ۱۶ ساله‌ای به نام امیرحسین مشکوک و در بازجویی‌ها مشخص شد او به دلیل تماشای فیلم غیراخلاقی و مصرف الکل، ستایش را به درون خانه خود کشانده و به او تجاوز کرده است. بحث‌ها در مورد وضعیت قاتل ستایش و اعدام شدن یا نشدن او به شدت در کشور بالا گرفته بود اما در نهایت حکم به قصاص او صادر و پسر نوجوان سال ۹۶ اعدام شد.

## ی ۲۷ کودک و ۳ بزرگسال

ی قتل و جنایت، نامدار شده بودند، حیف بود از محمد بیجه‌ی که ۲۷ کودک و سه بزرگسال را پس از تجاوز بی‌رحمانه به قتل کرد. بیجه برخاسته از یک خانواده فقیر بود و در کوره‌پزخانه‌ای در ادر میان آزار و شکنجه پدر و نامادری‌اش تمام کرد و در ۱۱ سالگی باوز قرار گرفت. کینه از پدر و نامادری و تجاوز از سوی دیگر، چنان بدها نمره آن را با جنایت‌هایش نشان داد. او برای آرام کردن خود با آرام نشد و تصمیم گرفت با قتل کودکان به آرامش برسد. اولین جانش را گرفت. او قربانیان را با تزریق سیانور، خفه‌کردن، ضرب و پزخانه به قتل می‌رساند اما یکی از قربانیانش که پسر نوجوانی دتی شناسایی و دستگیر شد. او در دادگاه گفت کودکانی را که ذاب نکشند. او از جنایت‌هایش پشیمان نبود و می‌گفت اگر باز و در نهایت سال ۸۳ اعدام شد و هیچ یک از اعضای خانواده‌اش

## قتل ناموسی رومینا اشرفی



اردیبهشت ۹۹ خبر هولناک یک قتل ناموسی همه را مات و مبهوت خود کرد. در مدت چند دقیقه، تمام فضای مجازی پر شد از عکس‌های خندان دختر ۱۴ ساله‌ای به نام رومینا اشرفی، اهل تالش که دیگر زنده نبود و از آن دختر شاداب، فقط یک جسد خونین به جا مانده بود. رومینا تصمیم گرفته بود با پسر مورد علاقه‌اش که ۲۸ ساله بود، ازدواج کند اما خانواده‌اش به شدت مخالف تصمیم او بودند. رومینا که نمی‌خواست تسلیم خواست پدر شود، با بهمن پسر مورد علاقه‌اش فرار کرد اما خیلی طول نکشید که دستگیر و تحویل پدرش شد. پدر با این تصور که باید ننگ اقدام رومینا را از روی دامانش پاکند، سراغ او رفت و با داس سرش را گوش تا گوش برید. دادگاه، پدر رومینا را به تحمل سه تا هفت سال زندان محکوم کرد.